



مردانی، مرضیه و موحد، مجید (1395). بررسی عوامل موثر بر جایگاه زنان در ساختار قدرت نهاد خانواده (نمونه موردی: زنان متأهل شهر شیراز)، جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی 3 (8)، 43-71.

بررسی عوامل موثر بر جایگاه زنان در ساختار قدرت نهاد خانواده

(نمونه موردی: زنان متأهل شهر شیراز)

مرضیه مردانی¹ و مجید موحد²

تاریخ دریافت: 1395/03/17

تاریخ پذیرش: 1395/10/06

چکیده

تا چند دهه قبل شکل مسلط خانواده در ایران، خانواده‌ی گسترده تابع سنت و مذهب بود، که ریاست اصلی آن در اختیار پدر بود، اما تغییرات اجتماعی ناشی از انقلاب صنعتی با ایجاد تغییراتی در نقش‌های اجتماعی زنان، زمینه را جهت تغییر ساختار قدرت در خانواده را فراهم نمود و سیستم مردسالاری سنتی را با چالش‌هایی مواجه ساخت. موقعیت زنان نیز از نظر تحصیلات و پایگاه اقتصادی - اجتماعی بهبود یافت و به دستیابی آنان در کنترل منابع و قدرت تصمیم‌گیری در خانواده منجر گردید. با توجه به اصل مشورت، این واقعیتی غیرقابل انکار است که اگر هر دو همسر در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند، نتایج بهتری نیز حاصل خواهد شد. پژوهش حاضر با استفاده از رویه‌ی پیمایش و پرسشنامه در شهر شیراز، انجام می‌شود. جمعیت نمونه 600 نفر از زنان متأهل هستند که از طریق نمونه‌گیری طبقه‌بندی سهمیه‌ای انتخاب شدند. واکاوی داده‌ها با استفاده از تکنیک‌های رگرسیون تک متغیره، چند متغیره و F تست نشانگر آن است که بین میزان پذیرش ارزش‌های دینی در باب خانواده، دینداری، تحصیلات زن، شوهر و والدین، منزلت شغلی مرد با ساختار قدرت در خانواده ارتباط معناداری وجود دارد. از بین این عوامل ارزش‌های دینی در باب و تحصیلات مادر به ترتیب بیشترین تأثیر را بر ساختار قدرت در خانواده دارند.

کلید واژه‌ها: خانواده؛ زن؛ ساختار قدرت؛ دموکراتیک بودن.

1 کارشناس ارشد مطالعات زنان، دانشگاه شیراز (نویسنده مسؤل). mardani.marzieh@yahoo.com

2 دانشیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز. mmovahed@rose.shirazu.ac.ir

1- مقدمه و بیان مسأله:

خانواده یک نهاد اجتماعی اولیه و حیاتی است که تثبیت و تضمین سلامت فرد و بقای جامعه در این کانون شکل می‌گیرد. فرد نه تنها از نظر جسمی و زیستی، بلکه از نظر عاطفی - روانی و شخصیتی نیز تحت تأثیر خانواده قرار دارد، به واقع خانواده جایگاهی است که فرد می‌تواند با تکمیل شخصیت خویش آماده‌ی پذیرش نقش‌های اجتماعی گردد. یونگ و لانگ¹ بر این باورند که در یک رابطه زناشویی صمیمی، زوجین باید یاد بگیرند که چگونه با هم ارتباط برقرار کنند. یکی از مسائلی که در حیطه مسائل زناشویی و روابط بین همسران مطرح می‌گردد، بحث حاکمیت یا ساختار قدرت در خانواده است (گروسی، 1387؛ یزدی و حسینی حسین‌آباد، 1385).

در روابط خانوادگی قدرت مفهومی است که از راه رفتارهای عینی اعضاء قابل مشاهده است و معمولاً وجه تصمیم‌گیری² را به نمایندگی از مفهوم قدرت در خانواده به کار برده‌اند. وقتی که می‌پرسیم چه کسی اعمال قدرت می‌کند، این امر متوجه تصمیم‌گیری‌ها در خانواده است. در بررسی‌هایی که در ارتباط با ساختار قدرت در خانواده صورت گرفته است به این نتیجه می‌رسند که، تا چند دهه‌ی قبل شکل مسلط خانواده و نوع تصمیم‌گیری در ایران، خانواده‌ی گسترده‌ی تابع سنت و مذهب بود، که ریاست اصلی آن در اختیار پدر بود و در ساختار سلسله‌مراتبی قدرت، شوهر یا پدر خانواده در رأس هرم قدرت قرار می‌گرفت، اما این شکل از روابط قدرت با ورود نوسازی به ایران، همانند غرب، دچار تغییر شد (عنایت، 1367؛ زاهد زاهدانی و ایران محبوب، 1371؛ منصوریان و قادری، 1382 و مهدوی و صبوری خسروشاهی 1382)، به این نحو که گسترش تحصیلات عالی در بین زنان و افزایش نسبت شهرنشینی، تغییرات گسترده‌ای را در نظام روابط سنتی ایران به دنبال داشته است. زنانی که توانسته‌اند در بیرون از محیط خانه، به اشتغال پردازند، به طورنسبی به استقلال مالی دست یافته‌اند. حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و تأمین مالی بخشی از هزینه‌های خانواده از درآمد زنان، قدرت چانه‌زنی آنها را در خانواده بالاتر برده است. تجربه‌های مشارکتی زنان در امور خانوادگی بدون اعمال قدرت یک جانبه از سوی مردان، عرصه

¹ Yong & Long

² Decision making

را برای افزایش قابلیت‌های آنها به منظور مشارکت هر چه بیشتر در اجتماع فراهم آورده است. از سوی دیگر، این امر به پذیرش جایگاه‌های متفاوت اعضای خانواده نسبت به گذشته در ذهن مردان منجر شده است. به طوری که، مردان واگذاری حدی از قدرت مطلقه‌ی خود را در خانواده به زنان کاملاً پذیرفته‌اند و خود نیز در امور داخلی خانه که به طور سنتی مخصوص زنان بود، مشارکت فعال دارند (ساروخانی و دودمان، 1394: 107).

در مجموع در ایران با آغاز ورود فرآیند نوسازی به کشور و همگانی شدن نظام آموزشی، آشنایی با تحولات ساختاری در سایر جوامع و رشد ارتباطات اجتماعی، شکل روابط قدرت‌های سیاسی و اجتماعی در خانواده تغییر یافت. مشارکت زنان در عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی طرز چشمگیری افزایش یافته و ساخت خانواده و الگوهای روابط خانوادگی (به خصوص کنش متقابل زن و شوهر) تغییر یافته و تحول در نگرش افراد نسبت به توزیع نقش‌ها پیدا شده است. با ورود زنان به دنیای کار و اشتغال در بیرون از منزل و نیز کم‌رنگ شدن ارزش‌های مربوط به حاکمیت نگرش‌های جنس‌گرایانه، ساخت خانواده دگرگون شد و پیدایی تعادلی نو ضرورت یافت (باقری، حسین‌زاده، بهرام‌پور و بهمنی: 1393: 188). اهمیت ساختار قدرت در خانواده و تعدیل آن به اندازه است که چگونگی، توزیع و نحوه اعمال قدرت بر شکل‌گیری شخصیت، عزت نفس و حتی احساس رضایت و خوشبختی زوجین تأثیر می‌گذارد (یزدی و حسینی حسین‌آباد، 1387: 159). پژوهش‌های انجام شده نیز بیانگر این نکته هستند که پیدایی قدرت در خانواده و عمودی شدن هرم آن، مسائل و تنگناهای بسیاری فراهم می‌آورد که برخی از آنها چنین‌اند:

زمانی که کودک یا نوجوان، مجبور به تبعّد و پذیرش بی‌چون و چرای دستور است، ناچار از تفکر باز می‌ماند. چون از او خواسته می‌شود صرفاً بپذیرد و عمل کند. همچنین آن کس که نمی‌تواند و نباید بیندیشد، هیچ اعتقادی نیز به هیچ اندیشه، یا تصمیم نخواهد داشت در نتیجه، دچار همنوایی خواهد شد. یعنی هر لحظه به رنگی در می‌آید. بر اساس یافته‌های پژوهشگران فرزنددی که از یک هرم عمودی قدرت برمی‌خیزد، شخصیتی ناسالم دارد. یکی از ابعاد عدم سلامت چنین شخصیتی قدرت‌نگری است. او یاد می‌گیرد در برابر قدرت تسلیم شود، هر چند که هیچ منطقی در اندیشه صاحب قدرت نباشد. بنابراین منطق و درستی اندیشه مطمح نظر او نیست،

تنها قدرت توجیه کننده درستی یا نادرستی هر اندیشه یا عمل است. عمودی شدن هرم قدرت در خانواده، موجبات پیدایی شخصیت‌هایی را فراهم می‌آورد که اتکاء به نفس ندارند و همواره درصدد هم‌نوایی هستند؛ انسان‌های کوچکی که حتی در بزرگسالی در جستجوی حامی و پناهگاه هستند. در یک کلام، در یک خانواده با ساختار عمودی قدرت، انسان‌هایی غیرمتعادل پدید می‌آیند. چنین انسان‌هایی نه شهروندانی مناسب هستند، نه بلوغ لازم برای اداره جامعه را احراز خواهند کرد (ساروخانی، 1384: 30-31).

با توجه به این مقدمه مسأله اساسی پژوهش اینگونه استنباط می‌شود که افزایش آگاهی زنان از نقش و موقعیت خویش در جامعه و ارتباط هر چه بیشتر با دنیای خارج از منزل تا چه اندازه توانسته است ساختار قدرت در خانواده را به نفع آنها تغییر دهد؟ جایگاه زنان دارای تحصیلات در مقایسه با زنانی که تحصیلات کمتری دارند، در ساختار قدرت در خانواده چگونه است؟

اهداف پژوهش:

1- بررسی الگوی ساختار قدرت در خانواده‌های شهر شیراز.

2- شناخت متغیرهای اساسی موثر بر دموکرات شدن ساختار قدرت در خانواده.

3- تعیین اینکه، کدام متغیرها بر هرم قدرت در خانواده تأثیر بیشتری دارد.

2- پیشینه پژوهش:

این قسمت به بررسی تحقیقات داخلی و خارجی انجام شده در این زمینه می‌پردازیم.

2-1- تحقیقات داخلی

ساروخانی و دودمان (1393) در مقاله‌ای با عنوان "ساختار قدرت در خانواده و تأثیر آن بر مشارکت اجتماعی در شهر شیراز" که به شیوه پیمایش انجام داده اند به این نتیجه می‌رسند که متغیر ساختار قدرت در خانواده بر میزان مشارکت اجتماعی، تأثیرافزایی دارد. یعنی هرچه تصمیمگیری در خانواده بیشتر مشارکتی و افقی باشد، میزان مشارکت اجتماعی فرد نیز بیشتر است.

امینی، حسینیان و امینی (1393) در پژوهشی با عنوان "بررسی ورود زنان به عرصه اشتغال و تاثیر آن بر میزان قدرت آنها در تصمیم‌گیری‌های درون خانواده" که

با شیوه پیمایش بر روی 70 خانوار شهرستان بوکان انجام دادند به این نتیجه رسیدند که قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های، درون خانواده در بین خانواده‌های زنان شاغل و غیر شاغل متأهل متفاوت است و تا حد زیادی از متغیرهای تملک منابع ارزشمند (تحصیلات زوجین، درآمد زوجین، تملک منابع ارزشمند) و متغیرهای جمعیتی (مدت زمان ازدواج زوجین، فاصله سنی زوجین) تأثیر می‌پذیرد.

توسلی و سعیدی (1390) در مقاله‌ای با عنوان "تأثیر اشتغال زنان بر ساختار قدرت در شهر ایوانکی" که به شیوه پیمایش و ابزار پرسشنامه در بین 384 نفر از زنان ایوانکی انجام داده‌اند به این نتیجه می‌رسند که میزان دسترسی زنان یا مردان به منابع ارزشمندی مثل اشتغال، تحصیلات و ... می‌تواند موجب گردد هرم قدرت به نفع او تغییر یابد. پژوهش مهدوی و خسروشاهی (1382) تحت عنوان "بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده" به شیوه‌ی پیمایشی و از طریق پرس‌وجو در سه منطقه‌ی ۳، ۶ و 16 شهر تهران و با یک نمونه‌ی 200 نفری انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که ساختار قدرت در خانواده‌های جنوب شهر غیردموکراتیک‌تر و در شمال شهر دموکراتیک‌تر بوده است و عواملی نظیر سطح تحصیلات و اشتغال زن، مشارکت زن در انتخاب همسر، باعث افزایش و متغیرهایی نظیر تصور فرمان‌برانه‌ی زن از نقش خود و تصور اقتدارگرای شوهر، موجب کاهش دموکراتیزه شدن خانواده می‌گردد.

2-2- تحقیقات خارجی:

دیانا کوئستر¹ (2015) در مقاله‌ای با عنوان "جنسیت و قدرت" که به شیوه اسنادی انجام داده است به این نکته اشاره می‌کند که بررسی قدرت در خانواده بسیار حائز اهمیت است. چون با بررسی این موضوع به برابری یا نابرابری جنسیتی رهنمون می‌شویم. البته قدرت هم به صورت آشکار و هم به صورت پنهان اعمال می‌شود که هر دو نوع دارای اهمیت می‌باشند. ساختار قدرت را عوامل متعددی متأثر می‌سازد از جمله تحصیلات.

واستون² (2014) در نوشتاری با عنوان "برابری جنسیتی برای همه" که به شیوه اسنادی انجام داده است به این نکته اشاره می‌کند که تبعیض و نابرابری در

¹ Diana Koester

² Watson, Lilla

خانواده به زن و مرد هر دو آسیب می‌زند. یکی از انواع خشونت علیه زنان و دختران ناتوان پنداری آنان در تصمیم‌گیری‌های درون خانواده است. نابرابری جنسیتی از سیستم پدرسالاری ریشه گرفته است که این طرز تلقی و هنجار نادرست نسل به نسل منتقل شده است.

اولاه و همکاران³ (2014) در پژوهشی که به شیوه میدانی انجام دادند به این نتیجه می‌رسند که اشکال مختلف خانواده در حال شکل‌گیری است و نقش‌های جنسیتی نیز تا حدی تغییر یافته است و همچنین ساختارهای جنسیتی در حال متحول شدن هستند اما با وجود همه اینها هنوز زنان با وجود کار تمام وقت خارج از منزل به کار پاره وقت درون خانه نیز می‌پردازند و مسئولیت هر دو نوع کار را بر عهده دارند. آرچر⁴ (2010) پژوهشی با عنوان "ساختارهای تصمیم‌گیری" را به شیوه‌ی اسنادی به انجام رسانده است. نتایج ایشان به اختصار بدین شرح است. تصمیمات گروهی در مقایسه با تصمیمات فردی و مقتدرانه و یک سو به منجر به نتایج بهتری خواهند شد این نتیجه را هم تحقیقات تئوریک و هم تحقیقات عملی حمایت می‌کنند. به علاوه افراد متفاوتی که در گروه، مثل خانواده، حضور دارند دارای ذهنیت‌ها، اطلاعات و عقاید متفاوتی هستند. پس لازم است همه‌ی افراد در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده شوند و از ذهنیت همه‌ی آنان استفاده گردد. به علاوه گروه پویاتر از فرد است و این خود باعث اتخاذ تصمیمات بهتر می‌گردد.

مرکز ملی جامعه‌ی امریکا⁵ (2010) در پژوهشی که با نام "تصمیمات گروهی در خانواده" و به شیوه‌ی اسنادی انجام داده است این نتایج حاصل می‌گردد که مشارکت زنان در تصمیمات خانگی امری ضروریست و در غیر این صورت تعداد زیادی از افراد جامعه گوشه‌گیر و منزوی می‌شوند. پس رهبران جامعه باید سیاست‌ها و شیوه‌هایی را برای مشارکت زنان بیندیشند و فرهنگ ضد زن را تغییر دهند. همچنین امکاناتی در اختیار زنان قرار گیرد، تا سطح تحصیلات و اشتغال خود را افزایش دهند چون همه‌ی این امور بر قدرت زن در خانواده تاثیرگذار می‌باشد.

³ Livia Sz. Oláh and etal

⁴ Archer, D

⁵ American Human's National Center

موهدنور⁶ (2010) در پژوهش تحت عنوان "فرایند تصمیم‌گیری" که از طریق پیمایش و با ابزار پرسشنامه و مصاحبه در مالزی انجام داده است به طور خلاصه به این نتیجه می‌رسد که فرایند تصمیم‌گیری در خانواده پویاتر از مکان‌هایی غیر از خانواده است، تصمیم‌گیری در خانواده نه تنها حوزه‌ای مهم است بلکه بسیار بحرانی⁷ است و بر فرصت‌ها و موقعیت‌های افراد موثر است. در اکثریت قریب به اتفاق تحقیقات انجام شده میزان دینداری زن به عنوان یک متغیر فرهنگی و ارتباط آن با ساختار قدرت و ابعاد آن مورد بررسی قرار نگرفته است، از آنجا که ما در جامعه‌ای مسلمان زندگی می‌کنیم و متغیر دین به عنوان یکی از مهمترین متغیر تاثیرگذار در تمامی ابعاد زندگی و از جمله حوزه خانواده و روابط بین زوجین می‌باشد، بنابراین سنجش این متغیر ضروری به نظر می‌رسد. همچنین صفات و ویژگی‌های زن مثل میزان عزت نفس و ... مورد مذاقه واقع نگردیده است. حجم کم تعداد نمونه در پژوهش‌های انجام شده باعث می‌گردد تعمیم‌دهی نتایج حاصله به کل جامعه‌ی آماری با احتیاط فراوان صورت گیرد. بنابراین این پژوهش در جهت پر کردن خلاءها و شکاف‌های موجود در پژوهش‌های انجام شده، صورت خواهد گرفت.

2-3- مروری بر نظریه‌ها:

در این بخش، به بررسی نظرات درباره‌ی مفهوم قدرت بین دو جنس و بویژه در حوزه خانواده می‌پردازیم. با توجه به نظرات موجود به چرایی مسئله پاسخ می‌دهیم، مسئله‌ی تحقیق را مجدداً بررسی و تحدید نموده و با استفاده از نظریه‌های موجود، فرضیه‌های اساسی تحقیق مشخص و متغیرها استخراج خواهند شد.

2-3-1- نظریه‌ی جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیت⁸

جامعه‌پذیری⁹ فرایندی است که افراد نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای مناسبی را به عنوان عضوی از یک فرهنگ، درونی می‌کنند (شافر¹⁰، 1992). جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی فرایندی است که طی آن، الگوهای رفتاری خاصی که در یک فرهنگ معین

⁶ Mohd Nor, L

⁷ Critical

⁸ Gender roles socialization theory

⁹ Socialization

¹⁰ Schafer, F. T

برای هر یک از دو جنس مقرر گردیده، از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود. اصولاً جامعه‌شناسان، عوامل جامعه‌پذیری را به چند دسته تقسیم می‌کنند: خانواده، مدارس و رسانه‌ها (بستان‌نجفی، 1388: 123).

بررسی‌های مختلف در جوامع صنعتی به تفاوت‌های جامعه‌پذیری دخترها و پسرها، ریزه‌کاری‌های تربیتی و انتقال نگرش‌های خاص به دختر و پسر تاکید دارد. اما در جامعه‌ی ما مسئله خیلی فراتر از آن است. هنوز در مدارس الگوهای سنتی زنانه - مردانه به کودکان ارائه می‌شود (اعزازی، 1382: 194). به هر تقدیر، در اینکه الگوهای متفاوت اجتماعی شدن دختران و پسران، به ویژه در خانواده، نقش عمده‌ای در بروز و رشد تفاوت‌های جنسیتی، اعم از روانی و رفتاری، بر عهده دارند، اختلافی بین صاحب‌نظران به چشم نمی‌خورد، ولی در توضیح فرایند با آرای مختلفی روبه‌رو هستیم. بر طبق نظریه‌ی یادگیری اجتماعی که از سوی تعدادی از روان‌شناسان اجتماعی، به ویژه آلبرت باندورا¹¹ بسط یافته است، کودک از دو راه عمده رفتارهای اجتماعی و نیز نقش‌های جنسیتی را می‌آموزد: نخست از راه آموزش مستقیم و دوم، از راه فرایند تقلید که در نظریه‌ی فروید با عنوان همانندسازی مطرح شده بود؛ در این روش، رفتارهای جنسیتی توسط والدین و دیگر عوامل جامعه‌پذیری الگوسازی می‌شوند و کودک از این الگوها تقلید و پیروی می‌کند. دو فرایند شرطی‌سازی و الگوسازی، سه مرحله‌ی عمده را در اکتساب رفتار جنسیتی در پی دارند؛ در مرحله نخست، کودک از بین پدر و مادر با او که همجنس اوست، به عنوان منبع پاداش و تنبیه پیوند می‌خورد. در مرحله بعد، کودک مجموعه‌ای از اقدام‌های پاداش‌دهنده و تنبیه‌کننده را مبنایی برای تعمیم دادن قرار می‌دهد و یا با همجنس خود از والدین همانندسازی می‌کند. سرانجام در سومین مرحله، فرایند تعمیم‌دهی به هویت جنسیتی متناسب، همراه با رفتار جنسیتی متناسب منجر خواهد شد (بستان‌نجفی، 1388: 123-129).

در مجموع همه‌ی این عوامل معمولاً از زنان تصویری مطیع، منفعل، عاطفی، وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم کرده‌اند. تا جایی که تحقیقات نشان داده، زنانی که در خانواده پدری مطیع و فرمانبردار بوده‌اند، در خانواده‌ی شوهر نیز مطیع‌اند. لذا جامعه‌پذیری عاملی است که نگرش افراد را

¹¹ Albert Bandora

درباره‌ی رفتار جنسی تحت تاثیر قرار می‌دهد. در این ارتباط، دیدگاه‌های جامعه‌پذیری و گرایش‌های نقش، معتقدند که رفتار و نقش مناسب برای مردان و زنان، تا حدی به آموزه‌هایی برمی‌گردد که در طول جامعه‌پذیری داشته‌اند (ساث و اسپتز¹²، 1994). بخشی از قدرت تصمیم‌گیری در خانواده به کارکرد نقش‌های سنتی جنس مذکر و مونث بر می‌گردد. به اعتقاد ریتزر در چنین جامعه‌ای، از زنان انتظار می‌رود که نسبت به مردان نقش مطیع را بازی کنند. البته تا حدی در چنین شرایطی زنان نقش جنسی سنتی پایگاه مطیع بودن را می‌پذیرند. این امر حتی در قلمرو کار و شغل نیز وجود دارد. بر اساس تحقیقاتی که در گروه‌های کاری انجام پذیرفته، نشان داده شد که همان‌گونه که مردان به طور مستقل جامعه‌پذیر می‌شوند، به همان نسبت از نفوذ بیشتری نسبت به زنان برخوردارند. در مقابل زنان اعتماد به نفس کمتری دارند (پو¹³، 1983). البته ریتزر اضافه می‌کند که در شرایط کنونی این پایگاه مطیع بودن در اکثر زوج‌ها در حال تغییر است و ایده‌ی برابرطلبانه در امر ازدواج در حال رایج شدن است (ریتزر، 1979) و ورود زنان به عرصه‌ی کار با عدم پذیرش نقش‌های جنسی توأم است (ورنر¹⁴، 1975). به اعتقاد لسی از دهه‌ی 1970 به بعد، خودآگاهی درباره‌ی نقش‌های زناشویی بوده است که انتظارات نقش‌های زناشویی نیز در این امور تغییر یافته است (لسی¹⁵، 1980).

2-3-2- نظریه‌های منابع ارزشمند

تئوری‌هایی که بر حسب منابع ارزشمند در چگونگی توزیع قدرت در خانواده مورد توجه قرار گرفته‌اند را به دو دسته‌ی 1- نظریه‌ی مبادله 2- نظریه‌ی منابع تقسیم نموده‌ایم که به توضیح هر یک می‌پردازیم.

نظریه‌ی مبادله¹⁶

نظریه‌ی مبادله و جامعه‌شناسی رفتاری در نظریه جامعه‌شناسی بیشتر متأثر از روانشناسی بویژه رفتارگرایی بی - اف اسکینر مکتب سودگرایی هستند. مبادله‌ی مورد نظر در اینجا، تنها به اشیای ملموس مربوط نمی‌شود، بلکه عموماً درباره‌ی چیزهای

¹² South. S & Spitze. G.

¹³ Pough, M. D.

¹⁴ Werner, E.

¹⁵ Leslie, G. R

¹⁶ Exchange theory

غیر ملموسی مانند تکریم، علاقه، همکاری و تائید است. واژه‌ی مبادله موضوعاتی مانند رنج، هزینه، شرمساری و جز اینها را نیز شامل می‌شود و گاهی اوقات فرصت‌ها، امتیازات، یا بعضی از جنبه‌های تطبیقی روابط انسانی را نیز دربر می‌گیرد. نظریه مبادله بر این فرض استوار است که افراد آرزوها و هدف‌های شخصی روشنی برای خود دارند. هر کسی ممکن است به چیزهایی نیاز داشته باشد، اما این نیازها، هدف‌های مشترک نیستند. در اینجا فرض شده است که هدف‌ها و خواسته‌های شخصی و منحصر به فرد افراد، انگیزه‌های خودخواهانه‌ای¹⁷ به آنها می‌دهد. نظریه پردازان مبادله اصرار می‌ورزند انگیزش را به عنوان موضوعی شخصی و فردی در نظر بگیرند، گرچه که می‌پذیرند فرهنگ نیز در آن نقشی دارد. ما این فرض را پذیرفته‌ایم که افراد بر اساس خودخواهی به کنش می‌پردازند تا به لذت یا رضایت برسند. اما کنش فرد در خلاء صورت نمی‌گیرد. هر کسی در ازای آنچه می‌گیرد چیزی باید بدهد. باید چنین باشد، زیرا بی‌توجهی به دیگری یعنی محروم کردن وی از پاداش. اگر رضایت متقابل وجود نداشته باشد، هیچ تعامل اجتماعی صورت نخواهد گرفت. بلا می‌گوید مردم خواهان آنند که پاداش‌های خود را به حداکثر و هزینه‌های خود را به حداقل برسانند، اما ناگزیر عدم تعادل‌ها و نابرابری‌ها پدید می‌آید. برخی مبادله‌ها پاداش برابری برای دو طرف مبادله ندارد. طرفی که پاداش کمتری گرفته است در واقع برای خوشایند طرف دیگر هزینه‌ای کرده است که نمی‌تواند آن را جبران کند و این یک عدم تعادل است. در واقع می‌توان گفت عدم تعادل زمانی در یک مبادله رخ می‌دهد که یکی از طرفین پاداشی بیشتر از آن چیزی که طرف مقابل می‌تواند جبران کند به او بدهد. البته، ممکن است گزینه‌هایی وجود داشته باشد و روابط قطع شود، اما تمام این نوع روابط قطع نمی‌شوند. طرف فرودست در مبادله‌های نابرابر ممکن است کار طرف پاداش دهنده‌ی خود را با نوعی تقویت عمومی جبران کند که هومنز آن را تایید اجتماعی نامیده است و بلا آن را فرمانبرداری یا متابعت می‌نامد، و به این معناست که فرد در مقابل دریافت امتیازی که نمی‌تواند به طور کامل آن را تلافی کند، تمایل دارد از بعضی خواسته‌های خود در مقابل طرف دیگر چشم‌پوشی کند و فرمانبردار شود (اسکیدمور، 1385: 130-99).

¹⁷ Egotistically

ریتزر بر این عقیده است که انسانها به دلایل گوناگونی که آنها را به همگروهی-های اجتماعی سوق می‌دهند، جذب یکدیگر می‌شوند. همین که نخستین پیوندها برقرار می‌شوند، پاداش‌های متقابلی که این پیوندها را برای اعضای گروه به ارمغان می‌آورند، باعث نگهداشت و تقویت آنها می‌شوند. موقعیت عکس این قضیه نیز امکان-پذیر است. هرگاه طرفی به چیزی از آن دیگری نیاز داشته باشد ولی برای جبران آن، چیز قابل مقایسه‌ای نتواند ارائه کند، چهار صورت مطرح می‌شود. نخست، انسانها می-توانند دیگران را به زور وادار به کمک کنند. دوم، آنها میتوانند برای رفع نیازشان به منبع دیگری رجوع کنند. سوم، آنها می‌توانند بدون آن چیزی که باید از دیگران بدست بیاورند، گلیم‌شان را از آب بیرون بکشند. سرانجام و از همه مهمتر، می‌توانند خودشان را تابع دیگران سازند و از این طریق، «اعتبار تعمیم یافته» در روابطشان را به دیگران واگذار کنند؛ دیگران نیز هر گاه که خواسته باشند آنها برایشان کاری انجام دهند، می‌توانند روی این اعتبار حساب باز کنند این صورت چهارم همان ویژگی اساسی قدرت است (ریتزر، 1382: 436-435). بلاو تاکید می‌کند که کنترل خدمات و یا منابعی که هیچ بدیل دیگری بر آن متصور نیست منبع و منشا قدرت است. اگر کسی این منابع را در اختیار داشته باشد و اشخاص دیگر نیازمند آنها باشند، مجبورند از اراده‌ی او متابعت کنند بلاو می‌نویسد «قدرت منبعی است که جهت‌گیری و تعاون را میسر می‌سازد.» اما از سوی دیگر قدرت متضمن سلطه است و هر جا سلطه وجود دارد برخورد و تعارض نیز به وجود می‌آید؛ بنابراین سلطه باعث مقاومت، مخالفت و حتی گاه باعث عصیان است. آنها که بر مصدر قدرت نشسته‌اند تلاش می‌کنند تا تعارض و برخورد را به حداقل برسانند و کوشش می‌کنند وضعیتی به وجود آورند که فرودستان با رضایت به کار خود ادامه دهند، به عبارت دیگر به قدرت مشروعیت بخشند (توسلی، 1386: 432-428).

نظریه‌ی منابع¹⁸ (چهارچوب نظری پژوهش):

¹⁸ Resource theory

شاید بتوان تئوری منابع را به عنوان نسخه‌ی دیگری از تئوری مبادله در نظر گرفت. تئوری منابع بر اساس سه فرض اساسی قرار گرفته است: 1- هر فرد تلاش است تا نیازهای خود را رفع کند و به هدفش دست یابد. 2- غالب نیازهای هر فرد از طریق تعاملات اجتماعی با سایر افراد یا گروه‌ها ارضاء می‌شود. 3- طی این تعاملات یک مبادله مستمر منابع و امکانات وجود دارد که به رفع نیازهای فرد کمک می‌کند و در دستیابی به اهداف فرد یا گروه موثر است. ایده‌ی اصلی در این دیدگاه این است که یک فرد منابع و امکاناتی در اختیار دارد که برای فرد دیگر جهت رسیدن به اهداف، نیازها، تمایلات و علاقه‌اش ضروری است (ابوت و والاس، 1383: 130).

بلاد و ولف¹ (1970) بر این عقیده‌اند که تئوری منابع بر این فرض استوار است که قدرت تصمیم‌گیری هر یک از زوجین رابطه‌ی مستقیمی با میزان مشارکتی که هر یک از زوجین در تامین نیازهای ارزشمند دارند، دارد. یک منبع با ارزش به عنوان چیزی تعریف می‌شود که "یک همسر ممکن است برای دیگری در دسترس قرار دهد، رضایت او را در تامین نیازها و رسیدن به اهدافش تامین کند." نظریه‌ی منابع نوع خاص‌تر از نظریه‌ی مبادله است. بلاد و ولف به طور خاص بر منابع درآمد، اشتغال و تحصیلات تمرکز می‌کنند و معتقدند بین این متغیرها و میزان قدرت در تصمیم‌گیری رابطه‌ی مثبت وجود دارد. (وارنر²، لی³ و لی⁴).

قدرت همسر جهت تصمیم‌گیری در خانواده متأثر از پایگاه‌های آنها در جامعه گسترده‌تر می‌باشد که این پایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر بوسیله‌ی سه متغیر نامبرده (تحصیلات، اشتغال و درآمد) اندازه‌گیری می‌شود (کانی⁵، 1987: 621). بلاد و ولف (1960) دریافتند که قدرت شوهر با افزایش سطح تحصیلات، درآمد پایگاه شغلی وی و یا مجموعه‌ای از این عوامل افزایش می‌یابد. بنابراین متغیرهای یاد شده به عنوان منبعی است که مرد می‌تواند از آن جهت کسب قدرت بیشتر در روابط خانوادگی استفاده نماید. لذا هر چه اختلاف منابع اقتصادی و اجتماعی بین زن و مرد بیشتر باشد، اختلاف قدرت بین زن و مردها هم بیشتر می‌-

¹ Blood & Wolf

² Warner, R.

³ Lee, G.

⁴ Lee, J.

⁵ Cooney, R.

شود. بر طبق این تئوری سن و طول مدت ازدواج نیز از متغیرهایی است که بر روی توزیع قدرت در خانواده تاثیر می‌گذارد. قدرت مردان در سالهای اولیه ازدواج (حدود 5-7 سال اول) در بالاترین میزان خود می‌باشد و قدرت زن در طول چرخه‌ی زندگی افزایش می‌یابد. همچنین زنانی که فرزند دارند نسبت به زنان بدون فرزند از قدرت کمتری برخوردارند. این نتیجه اینگونه تحلیل می‌شود که زنان دارای فرزند به منابع خارجی کمتری دسترسی دارند و در نتیجه قدرت کمتری نسبت به زنان بدون فرزند دارا هستند (میشل، 1354: 194).

به علاوه بلاد بر این عقیده است که تعادل قدرت بین زن و شوهر تا حدی از نقش‌های ازدواج تاثیر می‌پذیرد. رفتارها خصوصا در ابتدای ازدواج بوسیله‌ی پیش فرض‌هایی که در مورد تصمیم‌گیری وجود دارد تاثیر می‌پذیرد، در دراز مدت فاکتورهای واقع‌گرایانه بر تعادل قدرت تاثیر می‌گذارد و این شامل منابعی است که هر یک از زوجین با خود به ازدواج آورده است. برخی افراد نیازمند سلطه هستند و برخی دیگر تحت سلطه می‌روند وقتی چنین افرادی وارد ازدواج شوند، تعادل قدرت به مشخصه‌ها و ویژگی‌های فردی مرتبط می‌شود. گاهی اوقات تعادل قدرت از ویژگی‌های فردی نشات نمی‌گیرد، بلکه مربوط به موقعیت می‌باشد مثلا اگر یک مرد برابری-خواه با یک زن قدرتمند زندگی کند، ممکن است همین مرد در کنار یک فرد ملایم نقش زورگو بازی کند. اینجا این زورگویی به ویژگی فردی ارتباطی ندارد، بلکه به خاطر تلفیق و ترکیب او با چنین فرد ملایمی است. بلاد و ولف بر دو عامل خاص اشاره می‌کنند که بر تعادل قدرت تاثیر می‌گذارد: 1- فرد تحصیل کرده 2- فرد بزرگتر. فردی که تحصیلات بیشتری دارد بر همسرش مسلط می‌شود خصوصا زمانی که یکی از زوجین به دانشگاه رفته باشد و دیگری نرفته باشد. فردی که تحصیلات کمتری دارد ممکن است خودش را فردی غیرمطمئن ارزیابی کند و خود را از فرایند تصمیم‌گیری کنار بکشد. گرچه که اختلاف در تحصیلات دارای اهمیت است اما تفاوت سنی از اهمیت بیشتری برخوردار است. زمانی که شوهر هفت سال بزرگتر باشد، تأثیر تفاوت سنی معنادار است. در مطالعه‌ی بلاد و ولف چنین رابطه‌ای شبیه به رابطه‌ی پدر - دختر می‌باشد و در دراز مدت این رابطه پیچیده‌تر می‌شود و زن خود را وابسته به مرد می‌بیند. همین‌طور زنی که از همسرش بزرگتر باشد، خود را مادر شوهرش فرض می‌کند که نیازمند مراقبت و نصیحت می‌باشد. علاوه بر این موارد زن یا شوهری

که بیرون از خانه کار می‌کند منابع قدرت را با خود به خانه می‌آورد. پرقدرت‌ترین منبع پول است. اگر تنها شوهر بیرون از خانه با حقوق بالا کار کند، تنها اوست که بیشترین تاثیر را بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دارد. درآمد به سمت هر یک از زن و شوهر که انحراف یابد تعادل قدرت از بین می‌رود و فرد «نان‌آور» تصمیم‌گیرنده است و قدرت فرد دیگر نادیده گرفته می‌شود. این واقعیت دارد که زن و مرد شاغل می‌گویند "این پول خودم هست و بنابراین هر کاری که بخواهم با آن انجام می‌دهم" و این تهدید کننده‌ی وحدت و همبستگی ازدواج است و در ضمن این اشتباه خواهد بود که عدم تعادل قدرت منعکس کننده‌ی معامله‌ی اقتصادی با قدرت است. فردی که منبع اقتصادی (درآمد) را با خود به خانه می‌آورد از نظر اجتماعی و روانی نیز خود را فرد موثری می‌داند. از نظر روانشناسی یک مرد یا زنی که کار سخت و موفقی را انجام می‌دهد عزت نفس بالایی دارد و احساس می‌کند که مهارت مدیریتی را دارد. از نظر اجتماعی چنین فردی خود را موفق ارزیابی می‌کند و احساس می‌کند که دارای پرستیژ بالایی است. و همچنین بلاد و ولف دریافتند که تعادل قدرت بیانگر آن است که کدام یک از زوجین بیشتر به سازمان‌ها وابسته‌تر است و اینکه کدام یک بیشتر به کلیسا می‌رود. بنابراین منابع روانی و اجتماعی می‌تواند از فعالیت‌های اجتماعی مشتق شود، دقیقاً شبیه به کسانی که شاغل هستند. به علاوه زن یا شوهری که در خانه می‌ماند، تمایل دارد نسبتاً در تصمیمات اصلی غیرفعال بماند (بلاد، 1964). دسته‌ای از متغیرهای جمعیتی مانند سن، فاصله سنی زوجین، محل اقامت، مدت ازدواج، تعداد و جنس فرزندان نیز بر تعدیل هرم قدرت در خانواده اثرگذار می‌باشد (مهدوی و خسروشاهی، 1382: 40).

فرضیه‌های پژوهش:

در این بخش با توجه به تئوری‌های ارائه شده به استخراج فرضیه‌های پژوهش می‌پردازیم:

1. بین سن پاسخگو و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
2. بین سن همسر و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
3. بین درآمد پاسخگو و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
4. بین درآمد همسر و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.

5. بین عزت نفس و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
6. بین میزان پذیرش ارزش‌های دینی در باب خانواده و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
7. بین دینداری و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
8. بین تحصیلات پاسخگو و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
9. بین تحصیلات همسر و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
10. بین تحصیلات والدین و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
11. بین تعداد فرزندان و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.
12. بین منزلت شغلی پاسخگو و همسرش با ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد.

3- روش تحقیق:

این تحقیق به روش پیمایش انجام شده است و واحد تحلیل در آن خانواده است. جامعه آماری این مطالعه شامل زنان متأهل است. با استفاده از فرمول کوکران، تعداد 600 نفر به عنوان حجم نمونه مشخص شد و شیوه‌ی نمونه‌گیری بر اساس طبقه‌بندی سهمیه‌ای است؛ بدین نحو که بر اساس مناطق نه گانه‌ی شهر شیراز و با توجه به نسبت تعداد زنان همسر دار هر منطقه، سهمیه‌ای به آن اختصاص داده می‌شود، ضمن اینکه سعی شد پراکندگی در هر منطقه رعایت شود، در نهایت فرد پاسخگو نیز به طور کاملاً تصادفی انتخاب می‌شود.

جهت جمع‌آوری اطلاعات از پرسش‌نامه استفاده شده است. روایی پرسشنامه¹، روایی صوری² و برای اطمینان یافتن از پایایی بخش‌های آن از ضریب آلفای کرونباخ استفاده می‌شود. جدول 1 نتیجه آزمون پایایی هر طیف به روش آلفای کرونباخ را نشان می‌دهد.

جدول 1: نتیجه‌ی آزمون پایایی هر طیف به روش آلفای کرونباخ

متغیر	تعداد گویه	ضریب آلفای
-------	------------	------------

¹ Validity

² Face Validity

کرونباخ		
0/75	14	حوزه‌های تصمیم‌گیری
0/80	11	ساخت روابط قدرت
79/7	9	شیوه‌ی اعمال قدرت
85/94	34	شاخص کل ساختار قدرت
75/2	10	ارزش‌های دینی در باب خانواده
69/7	10	بعد اعتقادی دینداری
73/1	6	بعد عاطفی دینداری
74/8	9	بعد مناسکی دینداری
65/6	8	بعد پیامدی دینداری
87/8	33	دینداری کل

اطلاعات گردآوری شده با استفاده از نرم افزار SPSS با توجه به سطوح سنجش، در دو سطح توصیف (توزیع درصد و فراوانی) و تبیین آزمون مقایسه رگرسیون دو متغیره و چند متغیره) پردازش گردیده است.

3-1- تعریف نظری و عملیاتی متغیرها

در این قسمت ابتدا به تعریف متغیرهای مستقل اجتماعی و فرهنگی ذکر شده در مدل تحقیق می‌پردازیم و سپس به تعریف متغیر وابسته که "ساختار توزیع قدرت" می‌باشد خواهیم پرداخت.

تعریف متغیرهای مستقل

1- سن: منظور تعداد سالهایی است که از لحظه‌ی تولد تا زمان تحقیق از عمر می‌گذرد، این متغیر در سطح فاصله‌ای است.

2- وضعیت اشتغال: منظور شاغل یا بیکار بودن پاسخگو است. این متغیر در سطح اسمی است.

3- نوع شغل: نوع حرفه‌ای است که پاسخگو به آن اشتغال دارد. این متغیر، متغیری اسمی است.

4- درآمد: حقوقی که زن در نتیجه‌ی اشتغال و بسته به نوع شغل دریافت می‌کند. این متغیر در سطح فاصله‌ای است.

- 5- نوع شغل همسر: نوع حرفه‌ای است که همسر پاسخگو به آن اشتغال دارد. این متغیر نیز متغیری اسمی است.
- 6- تعداد فرزندان: مجموع فرزندان ذکور و مونث زنده پاسخگو مدنظر می‌باشد. این متغیر در سطح فاصله‌ای است.
- 7- تحصیلات: تعداد سالهایی که فرد صرف فراگیری آموزش رسمی کرده است. این متغیر در سطح فاصله‌ای است.
- 8- ارزش‌های دینی: ارزش‌ها به طور کلی به عقایدی که افراد یا گروه‌های انسانی در مورد آنچه مطلوب، مناسب، خوب یا بد می‌باشند، دارند و به آن ارجح می‌نهند. یکی از این ارزش‌ها، ارزش‌های دینی هستند (گیدنز، 1382: 787). این متغیر نیز با 10 گویه و در سطح فاصله‌ای سنجیده می‌شود.
- 9- عزت نفس: کوپر اسمیت³ (1967) عزت نفس را احساس ارزشمندی از توانایی‌های خود تعریف کرده است. این متغیر با 10 گویه که در سطح فاصله‌ای می‌باشد سنجیده خواهد شد.
- 10- میزان دینداری: تعاریفی که از دینداری ارثه می‌شوند چندان مورد توافق همه‌ی محققان نیست. در مجموع تعاریف به دو دسته‌ی کارکردگرا و ذاتی تقسیم می‌شوند. تعریف رابرتسون⁴ جزو تعاریف ذاتی است و ما آن را به عنوان تعریف مورد نظر برگزیده‌ایم، فرهنگ دینی را مجموعه‌ای از اعتقادات و نمادها و ارزش‌های ناشی از آن در نظر می‌گیرد که مربوط به تمایز بین واقعیت تجربی و واقعیت متعالی و فراتجربی است (تامپسون، 1381: 34). دینداری 4 بعد اعتقادی، عاطفی، پیامدی و مناسکی می‌باشد (گلاک و استارک⁵، 1965: 342). در این پژوهش برای سنجش دینداری از مدل گلاک و استارک استفاده خواهیم کرد. همچنین برای هر یک از ابعاد دینداری شاخص‌هایی مشخص خواهد گردید که به وسیله‌ی چند گویه مورد سنجش واقع خواهد شد. این متغیر نیز در سطح فاصله‌ای است.
- متغیر وابسته این پژوهش ساختار توزیع قدرت (میزان دموکراتیک بودن) است که در سه وجه مورد توجه قرار می‌گیرد و عناصر و اجزای آن به شرح ذیل می‌باشد:

³ Cijpersmith, S.

⁴ Robertson

⁵ Glock & Stark

1- حوزه و قلمرو قدرت زن و شوهر در خانواده (میزان شوهر محوری). حوزه‌های تصمیم‌گیری در خانواده به چند دسته تقسیم می‌گردد؛ تصمیمات ابزاری که به موضوعاتی مانند سلامتی، غذا، پناهگاه برای افراد ربط می‌یابد. تصمیمات موثر مثل ازدواج فرزند، تصمیمات اجتماعی که مرتبط با ارزش‌ها، قوانین و اهداف خانواده است و تصمیمات اقتصادی مانند انتخاب شغل برای بزرگسالان و نحوه‌ی خرج کردن درآمد که هر یک از حوزه‌ها با استفاده از گویه‌هایی سنجیده می‌شوند (با 14 گویه) (اسپارک⁶؛ 2009: 3).

2- ساخت قدرت در خانواده (میزان تقارن روابط): منظور از ساخت قدرت در خانواده، ویژگی یک‌سویه (نامتقارن) و دوسویه (متقارن) بودن آن در خانواده است. منظور از ویژگی یک‌سویه این است که، تصمیم‌گیرنده صرفاً زن یا مرد به تنهایی باشد و ویژگی دوسویه به معنی تشریک مساعی زوجین در امور زندگی است و به طور خلاصه شامل گویه‌هایی مانند: معمولاً شوهرم در تصمیماتی که در خانه گرفته می‌شود نظر مرا نمی‌خواهد، گاهی اوقات مخالفت با تصمیماتی که شوهرم در امور زندگی می‌گیرد، بی‌فایده است و شوهر من چندان هم در جزئیات رفتار من دخالت نمی‌کند و ... (با 11 گویه).

3- شیوه‌ی اعمال قدرت در خانواده: همچنین برخی از جامعه‌شناسان شیوه اعمال قدرت و وادار کردن افراد به انجام امور را طبقه‌بندی کرده‌اند. مانند مجاب‌سازی، مجبورسازی و حالت بینابین، که با گویه‌هایی مانند زمانی که می‌خواهد کاری برایش انجام دهم، معمولاً دلیل قانع‌کننده می‌آورد، نسبت به تصمیماتی که می‌گیرد چندان انتقادپذیر نیست و در خانواده ما رسم بر این است که زن از شوهر حرف شنوی کامل داشته باشد سنجیده می‌شود و ... (با 9 گویه) (مهدوی و خسروشاهی، 1382: 32-33).

این گویه‌ها در قالب طیف لیکرت⁷ سنجیده شده و با تجمیع سه بعد، شاخص کل ساختار قدرت (با 34 گویه) سنجیده می‌شود.

4- یافته‌های پژوهش:

4-1- آمار توصیفی

⁶ Spark, L.

⁷ Likert-Scale

میانگین سن زنان تقریباً 33 سال، میانگین سن همسران 38 سال، و میانگین تفاضل سنی 5 سال می‌باشد. حدود 72/2 درصد از این افراد خانه‌دار و بقیه شاغل بودند. میانگین تعداد پسر، تعداد دختر و تعداد کل فرزندان به ترتیب برابر با 1/47، 1/52 و 2/10 بوده است. 66/2 درصد از پاسخگویان فاقد تحصیلات دانشگاهی و مابقی دارای تحصیلات دانشگاهی بودند، میانگین تحصیلات پدر، مادر و همسرانشان به ترتیب برابر با 6/42، 5/44 و 12 می‌باشند. اکثریت 49/3 درصد افراد خود را از طبقه‌ی متوسط دانستند. میزان پذیرش ارزش‌های دینی در باب خانواده در بین اکثریت افراد، 61/5 درصد، به میزان متوسط برآورد شد، همچنین تعداد زیادی از پاسخ‌دهندگان (69/2 درصد) دارای عزت نفس با میزان متوسط بودند در مورد متغیر میزان دینداری 67 درصد زنان میزان دینداریشان در حد متوسط بوده است.

ساختار قدرت: اکنون در اینجا مناسب است پس از بررسی شاخص‌های ابعاد سه‌گانه‌ی ساختار توزیع قدرت شامل سه بعد موارد تصمیم‌گیری (که به سه زیر شاخه‌ی بعد اقتصادی، اجتماعی و موالید تقسیم می‌شوند)، میزان تقارن روابط (یا ساخت توزیع قدرت) و شیوه‌ی اعمال قدرت (یا میزان مجاب‌سازی) به تجمیع سه بعد متغیر وابسته پرداخته و شاخص کل ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های شیرازی بررسی می‌شود. درصد زیادی از پاسخگویان (81/8 درصد) شوهرمحوری (میزان مشارکت در حوزه‌های تصمیم‌گیری) در خانواده‌هایشان به میزان متوسط و حداقل آنها نیز (7/8) درصد به میزان کم و همچنین 10/3 درصد به میزان زیاد بوده است. نتایج حاکی از آن است که 15/3 درصد از پاسخگویان اعلام کرده‌اند که ساخت قدرت در خانواده آنها متقارن، 71/3 درصد از آنان بیان داشته‌اند که ساخت قدرت در زندگی‌شان به صورت بینابین می‌باشد و تنها 13/3 درصد از زنان ساخت قدرت خانواده‌شان را نامتقارن (به نفع شوهر) اعلام کرده‌اند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شیوه‌ی اعمال قدرت در خانواده‌های شیرازی، 16/2 درصد صورت مجبورسازیست، 71/3 درصد به میزان متوسط (بینابین) و تنها 12/5 درصد به صورت مجاب‌سازی بوده است.

ارقام حاصل از پژوهش که در جدول شماره‌ی 2 به نمایش گذاشته شده حاکی از آن است که ساختار قدرت در خانواده 13/7 درصد اقتدارگرا، 74/0 درصد بینابین و 12/3 درصد در نیز دموکرات بوده است.

جدول 2: توزیع فراوانی و درصد پاسخگویان بر حسب ساختار قدرت

ساختار قدرت	فراوانی	درصد
اقتدارگرا	82	13/7
بینابین	444	74/0
دموکرات	74	12/3
جمع کل	600	%100

4-2- آمار استنباطی

جدول شماره 3 ضریب همبستگی دو به دوی متغیرهای مستقل با شاخص کل ساختار قدرت را نمایش می‌دهد.

جدول 3: آزمون همبستگی بین متغیرهای مستقل با متغیر وابسته

میزان دموکراتیک بودن خانواده			متغیرهای مستقل
سطح معنی داری	همبستگی R	تعداد نمونه	
0/000	0/292R=	600	میزان پذیرش ارزش‌های دینی
0/000	0/386R=	600	میزان عزت نفس
0/000	0/145R=	600	میزان دینداری
0/013	0/102R=	600	تحصیلات زن
0/005	0/114R=	600	تحصیلات همسر
0/049	0/078R=	600	تحصیلات پدر
0/025	0/092R=	600	تحصیلات مادر
0/525	0/050R=	600	درآمد زن
0/105	0/066R=	600	درآمد همسر
0/276	0/045R=	600	تعداد فرزندان
0/317	0/041R=	600	سن پاسخگو
0/797	0/011R=	600	سن همسر

1-میزان پذیرش ارزش‌های دینی: میزان همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده‌ها 0/292 است شدت رابطه نسبتاً قوی و در سطح 0/000 معنی‌دار و احتمال اینکه این نمونه از جمعیت تحقیق آمده باشد زیاد است. همبستگی بین این دو متغیر

نشان می‌دهد هر چه ارزش‌های دینی در باب خانواده بیشتر مورد پذیرش (زن) قرار گیرد میزان دموکرات بودن خانواده نیز به همان اندازه بیشتر خواهد بود.

2- میزان عزت نفس: میزان همبستگی این دو متغیر با دموکراتیک بودن خانواده‌ها 0/386 است. جهت رابطه مستقیم، شدت رابطه قوی و در سطح 0/000 معنی دار است. احتمال اینکه این رابطه از جمعیت تحقیق آمده باشد زیاد است. همبستگی بین دو متغیر نشان می‌دهد هر قدر عزت نفس زنان بیشتر باشد میزان دموکراتیک بودن خانواده بیشتر می‌شود.

3- میزان دینداری: میزان همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده 0/145 است. جهت رابطه مستقیم و به احتمال 0/99 هر چه میزان دینداری در خانواده بیشتر باشد هرم قدرت نیز به سمت عدالت بیشتر میل می‌کند.

4- تحصیلات زن، شوهر و والدین: میزان همبستگی این متغیرها با دموکراتیک بودن خانواده به ترتیب برابر با 0/102، 0/114، 0/078 و 0/092 می‌باشد. نتایج پژوهش بیانگر این است که با ارتقاء سطح تحصیلی افراد از مهمترین عوامل موثر بر دگرگونی جایگاه زن در ساختار قدرت در خانواده و پذیرش عناصر مدرن در خانواده است.

5- درآمد زن و همسر: همبستگی این دو متغیر با میزان دموکراسی در خانواده به ترتیب برابر با 0/525 و 0/105 است. به عبارتی در جمعیت نمونه پژوهش حاضر بین میزان درآمد زن و همسرش با میزان دموکراتیک بودن هرم قدرت در خانواده ارتباط معنی داری یافت نشد.

6- تعداد فرزندان: همبستگی این متغیر با میزان دموکرات بودن خانواده برابر با 0/045 می‌باشد که با توجه به سطح معناداری این فرضیه مورد تأیید واقع نمی‌گردد.

7- سن زن و شوهر: همبستگی این دو متغیر با متغیر وابسته به ترتیب برابر با 0/317 و 0/797 می‌باشد. این رابطه نیز به لحاظ آماری معنی دار نمی‌باشد.

8- منزلت شغلی زن: چگونگی رابطه‌ی بین نوع شغل پاسخگویان را با میزان دموکراتیک بودن را در جدول زیر به نمایش گذاشته‌ایم. با توجه به اسمی بودن این متغیر از آزمون تحلیل واریانس استفاده کرده و همانگونه که ملاحظه می‌گردد با توجه به مقدار F و سطح معناداری تفاوت این دو نوع شغل ظاهریست و به لحاظ آماری فاقد معناست. نتیجه این پژوهش با یافته‌های مهدوی و خسروشاهی در این راستا قرار می‌گیرد.

جدول 4: آزمون رابطه بین نوع پاسخگو با ساختار قدرت در خانواده و ابعاد آن

متغیر وابسته	منزلت شغلی	فراوانی	میانگین	Std.E	انحراف معیار	F	sig
توانمندسازی خانوار	خانه‌دار	433	112/38	0/691	14/380	0/561	0/641
	کارمند	83	112/87	1/898	17/291		
	فرهنگی و معلم	45	113/87	2/260	15/158		
	آزاد	39	109/85	2/128	13/476		
	جمع کل	600	112/39	0/604	14/801		

9-منزلت شغلی شوهر: همانگونه که ملاحظه می‌گردد در ارتباط با این متغیر بیشترین و کمترین میانگین را به ترتیب مردان کارمند و بازنشسته به خود اختصاص داده‌اند. مقدار F و سطح معنی‌داری بیانگر این است که فرضیه‌ی وجود رابطه بین شغل همسر و میزان دموکراسی در خانه به احتمال 0/99 اطمینان مورد تایید واقع می‌گردد و تفاوت مشاهده شده در میانگین‌های نمونه احتمالاً در جمعیت مبنای نمونه‌گیری هم ملاحظه می‌گردد.

جدول 5: آزمون رابطه بین نوع شغل همسر با ساختار قدرت در خانواده و ابعاد آن

متغیر وابسته	شغل همسر	فراوانی	میانگین	Std.E	انحراف معیار	F	Sig
توانمندسازی خانوار	کارمند	208	115/56	0/912	13/157	4/79	0/001
	آزاد	204	111/19	1/010	14/424		
	مشاغل خدماتی	125	109/45	1/422	15/897		
	مشاغل عالی	35	114/46	2/940	17/394		
	بازنشسته	28	108/25	3/138	16/603		
	جمع کل	600	112/39	0/604	14/801		

رگرسیون چند متغیره:

تجزیه و تحلیل چند متغیره نیز از روش رگرسیونی مرحله به مرحله جهت پیش بینی تحلیل واریانس متغیر وابسته استفاده شد. با بکارگیری این روش، مدل مناسبی برای

تعیین متغیرهایی که بیشترین سهم را پیش بینی داشته اند فراهم می آید. بر اساس این روش محاسبات برای متغیر ساختار قدرت تا 2 مرحله پیش رفت. نتایج گویای آن است که متغیر ارزش های دینی در باب خانواده و متغیر تحصیلات مادر در سطح 99 درصد معنی دار می باشند. این در حالی است که میزان خطای سایر متغیرها بیشتر از 0/05 بوده اند و به همین دلیل وارد معادله رگرسیون نشده اند.

اولین متغیر اثرگذار ارزش های دینی در باب خانواده است. در تأیید این متغیر و موثر بودن آن بوردیو بر اهمیت ارزش ها، هنجارها، باورها و ایدئولوژی ها که در فرایند اجتماعی شدن، ذهن عاملان اجتماعی را شکل می دهد، پافشاری می کند. این ارزش ها موجب می گردد کنش انسانی از الگوهای منظمی پیروی کند. درونی شدن این ارزش ها از طریق جامعه پذیری اولیه و بوسیله افراد بویژه مادر که نقش تربیتی موثری بر فرزند دارد صورت می گیرد (شوارتز⁸، 2002).

دومین متغیر مهم و موثر بر ساختار قدرت، تحصیلات مادر است. این امر بر اهمیت جامعه پذیری صحه می گذارد. دموکراتیک شدن خانواده یک فرایند است و در یک لحظه شکل نمی گیرد. برای زنی که هرگز در زندگی خانوادگی با پدر و مادر جرأت نداشته در مورد کوچکترین مسائل شخصی اش اظهار نظر کند، فضای باز دموکراسی در زندگی آینده خود همان قدر خنثی است که فضای استبدادی. از این رو، دموکراتیک بودن، تنها به زمان تشکیل خانواده بر نمی گردد، بلکه به سیر جامعه پذیری فرد از اوان زندگی راجع است (مهدوی و خسروشاهی، 1380: 62).

جدول 7: تحلیل چند متغیره گام به گام برای پیش بینی متغیر وابسته ساختار قدرت

گام	متغیر وارد شده	R	R ²	R ² .Ad	Std.E	B	Beta	t	Sig
1	ارزش های دینی	0/292	0/086	0/084	0/137	1/05	0/299	7/7	0/000
2	تحصیلات مادر	0/312	0/097	0/094	0/124	0/345	0/108	2/8	0/005

5- بحث و نتیجه گیری:

⁸ Swartz, David L

خانواده از جایگاه رفیعی در حیات اجتماعی برخوردار است چرا که از یک سو نخستین گروهی است که از آن برمی‌خیزیم و در درون آن با دنیا آشنا می‌شویم و از سوی دیگر، بیشترین تأثیر بر کودک که دوران اولیه حیات را می‌گذراند، وارد سازد و این تأثیر تا پایان حیات پایایی دارد. سوم آنکه از روزنه حیات اجتماعی هرگز جامعه-ای به سلامت دست نمی‌یابد مگر آنکه از خانواده‌هایی سالم برخوردار باشد (ساروخانی، 1384: 32). یکی از مسائلی که در حوزه خانواده و روابط بین زوجین مطرح می‌شود، ساختار توزیع قدرت است که نقش بسیار مهمی در تعاملات میان اعضای خانواده دارد. نحوه توزیع قدرت در خانواده، نقش مهمی در جامعه‌پذیری افراد، اعتماد به نفس، سازگاری زوجین و احساس خوشبختی دارد.

با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر با هدف بررسی عوامل موثر بر جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده صورت گرفت. بدین منظور با استفاده از نظریات و تحقیقات انجام شده از سوی سایر محققان تعدادی متغیر مستقل در قالب تعدادی فرضیه طرح گردید و سپس متغیرها در قالب یک پرسشنامه در اختیار نمونه مورد بررسی شامل 600 نفر از زنان متأهل ساکن شهر شیراز قرار گرفت. سپس داده‌های گردآوری شده به منظور آزمون فرضیات در چند سطح تجزیه و تحلیل دو متغیره و چند متغیره و F تست مورد بررسی قرار گرفتند. بر اساس نتایج به دست آمده از این پژوهش، 13/7 درصد از خانواده‌های شیرازی ساختار اقتدارگرا، 74 درصد بینابین و 12/3 درصد دارای ساختار دموکرات دارند.

از میان فرضیه‌های، پژوهش 8 فرضیه تأیید شد.

در فرضیه اول مشخص شد که رابطه معنادار و مثبتی بین میزان پذیرش ارزش‌های دینی با ساختار قدرت در خانواده وجود دارد؛ بدین معنی که با افزایش پذیرش ارزش‌های دینی در باب خانواده از سوی زن، ساختار قدرت در خانواده دموکرات‌تر خواهد شد.

در فرضیه دوم مشخص شد که بین میزان عزت نفس زنان با ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای مثبت و معنادار وجود دارد؛ هر چه عزت نفس زنان بیشتر باشد میزان مشارکت بیشتری در حوزه‌های تصمیم‌گیری درون خانواده دارند. به عبارتی

این همبستگی نشان می‌دهد تصویری که زنان از خود در ذهن شان ترسیم می‌کنند و میزان باوری که از توانایی‌هایشان در ذهن دارند، عاملی مهم در تعدیل هرم قدرت در خانواده محسوب می‌گردد.

فرضیه سوم نشان می‌دهد که بین دینداری و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای مثبت و معنادار وجود دارد؛ هر چه میزان دینداری در خانواده بیشتر باشد هرم قدرت نیز به سمت عدالت میل می‌کند.

فرضیه چهارم: بین تحصیلات زن، شوهر و والدین با ساختار قدرت رابطه‌ای معنادار وجود دارد: نتایج پژوهش بیانگر این است که با افزایش سطح تحصیلات افراد، میزان دموکراتیک شدن خانواده بیشتر می‌شود. این همبستگی که بسیار حائز اهمیت است نشان می‌دهد با افزایش سطح تحصیلات احتمالاً افزایش نگرش دموکراسی بیشتر می‌گردد. از طرفی، افزایش سواد موجب تغییر نگرش افراد نسبت به الگوهای سنتی رفتار می‌گردد. با افزایش سطح تحصیلات زن، دموکراسی در خانواده نیز بیشتر می‌شود، تحصیلات به عنوان یک منبع با ارزش نقشی اساسی دارد و موجب تغییر نگرش زنان نسبت به الگوهای سنتی می‌گردد. آنچه که یافته‌ی پژوهش ما را تأیید می‌نماید نتایج تحقیق عنایت (1367)، رادمن⁹ (1967) و مهدوی و خسروشاهی (1382) می‌باشد. همچنین نتایج گویای آن است که با افزایش تحصیلات والدین، ساختار قدرت در خانواده دموکرات تر می‌گردد. "هر اندازه ساخت قدرت در خانواده برابرتر و مبتنی بر تصمیم‌گیری‌های مشارکتی باشد فرزندان در بزرگسالی و در خانواده‌هایی که خود تشکیل می‌دهند به سمت مشارکت‌هایی با برد گسترده و با شعاع‌های بیشتر گرایش پیدا می‌کنند و مساله روابط قدرت در خانواده یک امر کاملاً جامعه‌شناختی است و تغییر در کم و کیف این روابط نیز وابسته به علل جامعه‌شناختی (و جامعه‌پذیری) است" (منصوریان و همکاران، 1388: 126). بین منزلت شغلی شوهر با ساختار قدرت رابطه معنادار وجود دارد: نتایج گویای آن است که به احتمال 99 درصد این فرضیه نیز تأیید می‌گردد.

با توجه به نظریه‌ی منابع که چارچوب نظری پژوهش حاضر می‌باشد، ساختار قدرت در حوزه‌ی زندگی خانوادگی، تحت تاثیر منابع در دسترس هر یک از زوجین می‌باشد. گرچه الگوی تصمیم‌گیری در رفتار سنتی جامعه ما پدر محور است، اما بنظر

⁹ Rodman, H.

می‌رسد عواملی نظیر میزان پذیرش ارزش‌های دینی، میزان دینداری، میزان تحصیلات زن شوهر و والدین، عزت نفس و منزلت شغلی شوهر نقش بسیار مهمی در تعدیل هرم قدرت در خانواده بر عهده دارند.

در مجموع با توجه به نتایج پژوهش حاضر می‌توان اینگونه بیان داشت که عوامل فرهنگی و اجتماعی ساختار قدرت در خانواده را تحت تاثیر قرار می‌دهند. بنابراین جهت پاسخگویی به مسئله پژوهش ذکر این نکته حائز اهمیت است که برای متعادل ساختن هرم قدرت در خانواده، برنامه‌ریزی با هدف افزایش تحصیلات زنان، افزایش عزت نفس و کمک به پذیرش ارزش‌های دینی در جامعه‌ی ایرانی بسیار ضروری و مهم می‌نماید. افزون بر این از آنجا که رسانه‌ها تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بهبود ساختار فرهنگی جامعه دارند، باید به کاهش باورهای سو یافته نسبت به کم‌قدرتی زنان و فرادستی مردان همت گماشت. همچنین برای اینکه خانواده‌ها دموکراتیک‌تر شوند تغییر در شناخت مردان از اهمیت نقش همسر در تصمیم‌گیری‌های خانواده ضروری است. شایان ذکر است از آنجا که ما در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنیم، جهت تحکیم روابط بین زوجین و ایجاد تعادل در هرم قدرت باید از فرامین اسلام کمک گرفت و اهمیت مشورت و مشارکت زن و مرد را بازشناخت. بنابراین جامعه ایرانی نیازمند سازه‌های ارزشی نوینی است، چه در حوزه روابط بین زن و مرد و چه در حوزه نگرش زنان نسبت به خود. رسانه‌های جمعی، مدرسه و خانواده، مثلث تأثیرگذارند. در این صورت بسی جای امیدواری است که در سال‌های آتی شاهد شکل‌گیری و رشد خانواده‌هایی با ساختار توزیع قدرت متعادل و دموکرات باشیم.

منابع:

- اسکیدمور، ویلیام (1385). تفکر نظری در جامعه‌شناسی. جمعی از مترجمین. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- اعزازی، شهلا (1382). جامعه‌شناسی خانواده با تاکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- امینی، محمد، حسینیان، سیمین و امینی، یوسف (1392). بررسی ورود زنان به عرصه اشتغال و تأثیر آن بر میزان قدرت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های درون خانواده. فصلنامه علمی - پژوهشی زن و جامعه، 1(4)، 1-28.

- آبتوت، پاملما و والاس، کالر (1383). *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه نجم عراقی. تهران: نشر نی.
- باقری، معصومه، حسین‌زاده، علی حسین، بهرام‌پور، سمیه و بهمنی، سجاد (1393). بررسی عوامل موثر بر جایگاه زنان در ساختار قدرت (نمونه موردی: زنان متأهل شهر شیراز). *فصلنامه توسعه اجتماعی (توسعه انسانی سابق)*، 1(9)، 187-204.
- بستان نجفی، حسین (1388). *اسلام و جامعه شناسی خانواده*. قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- تامسپون، کنت (1381). *دین و ساختار اجتماعی*. ترجمه علی بهرام‌پور، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- توسلی، افسانه و سعیدی، وحیده (1390). تاثیر اشتغال زنان بر ساختار قدرت در شهر ایوانکی. *زن در توسعه و سیاست*، 3(9)، 133-149.
- توسلی، غلامعباس (1386). *نظریه‌های جامعه شناسی*. تهران: انتشارات سمت.
- ریتزر، جورج (1382). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- زاهد زاهدانی، سعید و ایران محبوب، جلیل (1371). *بررسی امکانات و مشکلات اشتغال زنان در شهرستان شیراز*. مرکز جمعیت‌شناسی دانشگاه شیراز.
- ساروخانی، باقر (1384). *زن، قدرت و خانواده*. پژوهشی در جایگاه زن در هرم قدرت در خانواده. *پژوهش زنان*، 3 (2)، 29-50.
- ساروخانی، باقر و دودمان، لیلا (1394). ساختار قدرت در خانواده و تاثیر آن بر مشارکت اجتماعی در شهر شیراز. *مجله تخصصی جامعه‌شناسی*، سال اول، پیش شماره اول، 105-129.
- عنایت، حلیمه (1367). *بررسی تاثیر اشتغال زنان بر روابط خانوادگی در شهر شیراز*. پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- گروسی، سعیده (1387). *بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان*. *مطالعات زنان*، 6 (2)، 7-25.

- گیدنز، آنتونی (1382). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی
- منصوریان، محمد کریم و قادری، فرحناز (1381). بررسی عوامل موثر بر ساخت قدرت در خانواده. *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان* 2(30-31)، 269-294.
- مهدوی، محمد صادق و خسروشاهی، حبیب (1382). بررسی ساختار توزیع ساختار قدرت در خانواده. *مطالعات زنان* 1(2)، 67-27.
- میشل، آندر (1374). *اقتصاد و جامعه*. عباس منوچهر و دیگران. تهران: انتشارات مولی.
- یزدی، سیده منور و حسینی حسین آباد، فاطمه (1387). رابطه ساختار قدرت در خانواده باهوش هیجانی زنان. *مطالعات جوانان*، 1(12)، 170-157.
 - American humane's national center. (2010). *Family group decision – making webinar series*. New York: The Free Press,
 - Archer, D. (2010). *Decision- making structures* New York: The Free Press,.
 - Blood, R. (1964). *Marriage*. New York: The Free Press.
 - Cooney Rosemary.S.(1987). Decision making in intergenerational puetrican families. *Journal Of Marriage & The Family*, 44, 621-631.
 - Glock & Stark.(1965). *The Dimensions of Religiosity: Religion and Society in Tension – Chicago*: Rand McNally.
 - Koester, D. (2015). *Gender & Power*. www.dlprog.org.
 - Leslie, Gerald R. (1973). *The family in social context*. London: Oxford press.
 - Oláh, L, Rudolf Richterand Irena E. K. (2014). *The new roles of men and women and implications for families and societies*. New York: Prentice-Hall.
 - Mohd Nor, L.(2010). *Decision – making process*. Group ESC Toulouse. New York: McGraw-Hill Inc.
 - Pugh, M. D. (1983). Neutralizing sexism in mixed – sex groups: Do Women have to be better than men?. *American Journal of Sociology*, 88, 746- 762.
 - Ritzer, G. (1979). *Sociology*. Allyn & Bacon Inc, New York.
 - South, S. & Spitz, G. (1994). Housework in marital & nonmarital households. *American Sociological Review*, 59, 327- 435.

- Sparks. (2009). *Family decision – making*: university of chapman press. *Polity Press*
- Watson, L. (2014). *Gender justice for all: achieving just and equitable power relations between women and men*. Landan: The Free Press.
- Werner, E. (1985). Dominance in marital decision making in women’s liberation & non – liberation families. *Journal of Marriage & The Family*, 14 (2), 223 – 233.